

تلقی شد (۲۱). در حقیقت با وجود تعدد و تنوع ادیان عصر در محیط اشکانی می‌توان گفت خود خاندان اشک هرچند از لحاظ آداب و تشریفات، آیین ایرانی و شاید تدریجاً گرایش زرتشتی داشته‌اند از جهت شیوه جهاننداری آیین آنها آیین تسامح بود و همین تسامح آنها بود که متعصبان زرتشتی را با حکومت اشکانی مخالف می‌کرد.

اینکه با وجود تنوع فکر دینی و بررغم تسامح اخلاقی اشکانیان ادبیات پرمایه‌یی در تمام این دوران در ایران به وجود نیامد شاهد دیگر است که نشان می‌دهد ادبیات و فرهنگ واقعی بدون آزادی و امنیت روحی نمی‌تواند رشد و توسعه پیدا کند. بدون شک آنچه در زمینه فرهنگ و هنر از دنیای پارت باقی ماند برای عمر سلسله‌یی که پنج قرن فرمانروایی کرد اندک مایه است اما از همین اندک مایه می‌توان عناصر اصلی این فرهنگ اختلاطی را که رنگ فرهنگ فیل هلنی و امپراطوری را دارد دریافت. این فیل هلنی برخلاف آنچه گه‌گاه ادعا می‌شود به نظر نمی‌آید به کلی همه جا سطحی باقی مانده باشد و لااقل در فرهنگ طبقات نجبابی عمق نیست. به هر حال سکه‌های اشکانی خط یونانی را شاهد خویش دارند تا نفوذ طولانی یونانی‌مآبی را در طبقات بالا نشان دهند. نوشته‌های این سکه‌ها که یونانی است غالباً غیر از عنوان فیل هلنی (= دوستدار یونانی) عنوان و لقب بعضی پادشاهان سلوکی - مثل بازیلوس مگالی (= شاه بزرگ)، اورگنه (= نیکوکار)، دیکائی (= دادگر)، اپیفانس (= نامدار) - و همچنین تصویر یا علامت برخی خدایان یا نیمه خدایان یونانی - همچون آپولون (= خدای آفتاب)، نیکه (= پروردگار پیروزی)، هراکلس (= پهلوان خدائی)، پالاس (= پروردگار جنگ)، ارتمیس (= خدای شکار) - را نیز همراه دارند و البته اقتضای زندگی بدوی و عشایری پرنی و پارت هم در بی‌توجهی به جنبه‌های مهارت و ظرافت سکه‌ها پیداست. این بی‌توجهی مخصوصاً از وقتی در تمام آثار و ابنیه متعلق به نجبا و پادشاهان پارت بیشتر محسوس می‌شود که نفوذ یونانی در تمام آسیا جای خود را به نفوذ روم می‌پردازد و شهرهای یونانی - نشین داخل فلات با گرایش به روم فرمانروایان پارت را از فکر تحریک و متحد کردن آنها برضد روم مأیوس می‌سازند و خاندان اشک را سرانجام - اما البته خیلی دیر - برای بازگشت به سنتهای ملی آماده می‌کنند. در عین حال این خاصیت یونانی‌گرایی که معرف تقلید از لحظه‌های انحطاط هنر یونانی به نظر می‌آید و حتی در آنچه

از حفاریهای نسای کهنه هم در حدود عشق آباد به دست آمده است (۲۲) نشانش پیدا است، اختصاص به هنر طبقات اشراف دارد و هنر ملی و عامه که طبعاً از تقلید سبک رسمی و نفوذ خارجی برکنار می ماند البته این انحطاط را نشان نمی دهد. این هنر ملی و عامیانه از جمله در نقوش سیمای نجبا و پادشاهان با موههای مجعدشان جلوه جالبی دارد و نمی توان این آثار را با تقلیدهایی که از پیکره خدایان یونانی شده است از یک گونه یافت و شک نیست که همین هنر ساده ملی و عامیانه هم با تأثیری که تدریجاً در هنر ارمنستان و پالمیرو همچنین در نواحی مجاور حدود شرقی ایران نهاد، در تاریخ هنر آسیای بی نفوذ نماند (۲۳). یک نشانه این نفوذ ذوق ملی در داخل فلات ایران توجه و علاقه قوم به بنای «ایوان» است در معماری این دوره، که بعدها مخصوصاً در دوره ساسانی اهمیت بیشتر یافت و به احتمال قوی اساس آن تقلید است از خیمه بدوی که دامن آن را در جانب افق بالا زده باشند و گویی علاقه به زندگی عشایری و غارت و کوچ دایم بین نواحی سردسیر و گرمسیر، نجبا و اعیان پارت را وامی داشت تا در هنگام اقامت در شهرها نیز از طریق «منظر» و ایوان پیوند خود را با طبیعت و افق صحراها حفظ نمایند. در اینکه هنر مجسمه سازی و نقاشی هم درین دوره با سنتهای ملی ارتباط داشته است جای شک نیست چرا که هم مانی - پیغمبر پارتی نژاد عهد ساسانی - به عنوان نقاش سترگ آوازه یافته است و هم فرهاد - که بعدها و در دنباله عصر ساسانیان همچون مظهر هنر حجاری تلقی شده است - نام و نشان پارتی دارد. با آنکه آثار زیادی از هنر عهد اشکانی در ایران باقی نمانده است باز آنچه باقی است نشان می دهد که اینگونه هنرها در جامعه ایرانی اهمیت داشته است و حتی بررسی مجسمه ها و نقاشی های دیواری در دورا اورویوس، پالمیرا، و هتره (= الحضر) نشان می دهد که این آثار ممکن نیست تنها بر بنای سنتهای یونانی یا آشوری به وجود آمده باشد و لااقل قسمتی از آنها بدون شک محصول کار و ذوق هنرمندان ایرانی باید باشد (۲۴). در بین آثاری که در داخل فلات ویژگی های این هنر مبنی بر ذوق عامیانه و ملی را نشان می دهد نقش برجسته یی است در تنگه سرپل زهاب که در آن پادشاه پارت گلی را از دست رعیت می گیرد و بدون شک بینهو جزی هنرمند به قدرت نمایی خویش در تصویر رعیت باید انعکاسی از احوال اجتماعی قوم و مبتنی بر عادات عامیانه ملی باشد. درست است که بسیاری از آثار دیگر این دوره، مثل نقش گودرز که با

کتیبه یونانی در بیستون مانده است و نقشی که هول و هراس یک شکار پرخطر شاهانه را در تنگ سروک بختیاری جاویدان کرده است پیش از آن از باد و باران گزند دیده است که بتوان ویژگیهای ذوق ملی را در آنها بازشناخت باز شک نیست که هنردوران اشکانی نیز می بایست—مثل طرز حکومت و سایر مظاهر تمدن آنها—تحت تأثیر تسامح اخلاقی آنها ویژگیهای گونه گون اقوام مختلف قلمرو پارت را حفظ و منعکس نماید.

در آنچه به دانش و ادب ارتباط دارد نیز این تسامح اخلاقی اشکانیان می بایست از اسباب عمده تلفیق بین فرهنگ های گونه گون شده باشد. البته توجه شاهزادگان و نجبا به فرهنگ یونانی نشانه تربیت عالی عصر، و ادامه آن هم تاحدی به خاطر سیاست فیل هلنی بوده است. آشنائی ارد و پادشاه معاصر وی در ارمنستان با زبان یونانی که پلوتارک بدان تصریح دارد در باب قبول روایت او راجع به نمایش دادن تراژدی یونانی با کائه اثر اوری پیدس در حضور او هرگونه تردید محتاطانه و معقول را رفع می کند چنانکه وجود نقابهایی که در حفاریهای نسا به دست آمده است و حضور بازیگران که از آثار دورا و اروپوس برمی آید (۲۵) رواج نمایش های یونانی را در قلمرو پارت تأیید می کند. این هم که زبان یونانی—چنانکه از اسناد اورامان کردستان به دست می آید—حتی در داد و ستدهای عادی هم متداول بوده است، عمق نسبی این یونانی گرایی عصر را نشان می دهد. یونانیهای قلمرو پارت نیز در سلوکیه و شوش و سایر نواحی علاقه خود را به فرهنگ یونانی همچنان حفظ کرده بودند حتی بعضی از آنها در نشر و توسعه فرهنگ عصر اهتمام نیز نشان دادند. از جمله ایزیدور خارا کسی در باب پارثیا گزارش قابل ملاحظه بی نوشت. هرودوتوس نام اهل شوش اشعاری به تتبع اسلوب قدمای یونان نظم کرد. در عین حال حیثیت فرهنگ ایرانی عصر سبب می شد که در یونان و سوریه و آسیای صغیر نیز اشارتهایی به فرهنگ ایران یا اقتباسهایی از آن در آثار نویسندگان غیر ایرانی عصر راه بیاید. چنانکه در آسیای صغیر از تأثیر «مغان یونانی ماب» نام زرتشت و هیستاسپ (= گشتاسپ، ویشتاسپ) و اوستانس «Ostanes» پارسی با یک رشته از دانش های سری ارتباط یافت و سحر و نجوم و کیمیا و علوم مبنی برمکاشفات زمینه را برای توسعه مکتبهای عرفانی و مذاهب رمزی آماده کرد (۲۶). کتابی در باب پیشگوئی های هیستاسپ راجع به احوال آینده جهان که به احتمال قوی باید

وسیله میتریداتس کبیر پادشاه پونتوس و برضد روم تصنیف یا نشر شده باشد یک نمونه ازین شهرت و حیثیت فرهنگ ایرانی در این عصر به شمارست نمونه دیگر شاید آن قطعه رمزی و عرفان آمیز سریانی مربوط به تمثیل «سروارید» باشد که در طی آن سروارید روح در ورطه ظلمت ماده گم می شود و باز یافتنش محتاج به ظهور منجی و نیل به معرفت است و به احتمال قوی می بایست یک اصل بهلوی اشکانی مایه الهام آن شده باشد (۲۷). بدون شک خط آرامی که حتی در تحریر اسناد نسای کهنه هم درین دوره معمول بوده وسیله عمده بی در نشر فرهنگ دنیای پارت و عصر اشکانی شد و به همین سبب بود که فلاویوس مورخ یهودی هم قبل از آنکه کتابش را در باب جنگهای یهود به یونانی تدوین کند آن را به زبان آرامی نوشت چرا که در بین یهود و غیر یهود کتابش می توانست مورد توجه واقع شود (۲۸). درین زمان دبیران دستگاه اداری حکومت مالیاتها و اسناد دولتی را به وسیله همین خط آرامی ضبط و تنظیم می کردند. به هر حال در علوم نیز آنچه به مغان ماد و بابل مربوط می شد البته براساس سنتهای گذشته همچنان در بین کاهنان اقوام غربی ادامه داشت و تنگلویشای بابلی میراث نجومی دنیای بابل و پارت را در اوایل عهد میلادی ارائه می کرد. البته از ادبیات ایرانی این دوره اطلاعات زیادی در دست نیست معهذات تأثیری که دوران پارت در ادبیات ارمنی عصر خویش داشته است و آنچه به عنوان میراث این عصر بعدها به دوران ساسانی انتقال یافته است نشان می دهد که ادبیات این عصر لااقل در شکل عامیانه و غیرمکتوب خویش می بایست از اهمیتی خالی نبوده باشد. در بین قرآینی که این اهمیت را می رساند داستان های ویس و رامین، و سندبادنامه و تعداد دیگری از کتابهاست که در مآخذ اسلامی به این دوره منسوب شده است. داستان ویس و رامین را حمدالله مستوفی و دیگران به دوران اشکانی منسوب داشته اند اما این انتساب نه امکان وقوع پاره‌یی تصرفات عهد ساسانی را در آن مستبعد می سازد نه احتمال آن را که بعضی عناصر و اجزاء داستان مربوط به ادوار قبل از اشکانیان یا فرهنگ غیر ایرانی هم بوده باشد نفی می کند (۲۹). داستان سند باد - هفت وزیر - هم که حمزه اصفهانی و دیگران به این دوران اشکانی منسوب کرده اند البته پاره‌یی نشانیهای مربوط به محیط اشکانی را دارد و ممکن است داستان بوذاسف و بلوهر هم در همین ادوار قبل از ساسانی که در طی آن برخی شاهزادگان اشکانی در نشر و ترویج آیین

بودا اهتمام داشته‌اند و در همین محیط پارت به وجود آمده باشد (۳). قسمتی ازین داستانها به نظر می‌آید نخست از طریق قصه‌های شفاهی و عامیانه در نقاط مختلف قلمرو پارت نشر شده باشد. این فرهنگ شفاهی و عامیانه در آن ادوار ظاهراً منشأ قسمتی از ادبیات حماسی هم بوده است و از روایت معروف پلوتارک درباره داستان نمایش تقلید آمیز فتح رومی در دنبال شکست کراسوس نیز برمی‌آید که درین دوره تصنیف‌های عامیانه هم در ایجاد تصویرهای هجوآمیز مربوط به اوضاع سیاسی عصر نقش قابل ملاحظه‌یی داشته است. محتمل است یک نمونه ازین تصنیف‌های عاشقانه و ساده عامیانه همان داستان زریادرس و اوداتیس باشد که خارس می‌تیلنی از شهرت و رواج آن در ایران اوایل عهد اسکندر یاد می‌کند. این داستان ممکن است در دوره اشکانی منشأ پیدایش منظومه پهلوی ایاتکارزیران شده باشد. منظومه کوتاه درخت آسوریک هم ظاهراً از مقوله لغزهای عامیانه است و باید با ادبیات عامه مربوط باشد. طبقه «گوسان» که در روایت مجمل التواریخ والقصص شامل خنیاگران بوده است، آنگونه که از مقایسه با مآخذ ارمنی باستانی برمی‌آید، می‌بایست در همین دوران، معرف شاعران تصنیف‌ساز، و مقلدان حرفه‌یی عصر پارت — عصر ویس و رامین — بوده باشد (۳۱). زندگی آگنده از جنگ و شکار و تفریح طبقات نجبا در طی قصه‌هایی که بعدها برخی از آنها جزو حماسه ملی شده است، تصویر شده است. اینکه بعضی پادشاهان و شاهزادگان عهد اشکانی — مثل میلاد (= سهرداد)، بلاشان (= ولاش)، اشکش (= ارشک)، گودرز (= گوترز)، و گیو (= گئو) — در روایات مربوط به حماسه ملی به صورت پهلوانان درآمده‌اند قسمتی از دنیای حماسه را یک محیط عصر اشکانی نشان می‌دهد. داستانهای مربوط به گودرز و خاندان او حاکی از کشمکش‌هایی است که بین این پادشاه با خویشاوندان هم نژادش در باب تخت و تاج درگرفته است. رستم پهلوان سیستان خواه آنگونه که بعضی محققان پنداشته‌اند با گوندوفر سر کرده سوریان سیستان مربوط باشد یا نه (۳۲)، در قسمتی از داستانهای او تصویر رقابتهای خاندانهای ملوک طوایفی را می‌توان یافت و اینکه نام او در منظومه پهلوی درخت آسوریک هم هست قرینه دیگریست که ارتباط او را با این محیط اشکانی نشان می‌دهد. رقابتهایی که این پهلوانان حماسه‌ها را در داستانها به‌طور ناسرئی در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد مخصوصاً انعکاسی از آن جنگهای خانگی است که بعد از ولاش اول خاندان اشک

را به طور چاره‌ناپذیری به سوی سرنوشت محتوم راند؛ انقراض.

در واقع صلحی طولانی که در دنبال جنگهای ولاش اول بین ایران و روم روی داد سبب شد که طی چندین نسل خاندان اشک در این اختلافات شوم خانگی فرو پیچد. اگر روم هم در ایجاد این اختلافات نقشی داشته باشد، باید بدانجهت بوده باشد که اخلاف ولاش را از فکر درگیریهای مجدد با روم منصرف کند. نه آخر خدنگ پارتی در نزد کهنه‌سربازان روم، مفهوم بلای ناگهانی را داشت؟ معهدا سکوت مآخذ رومی در باب احوال ایران این دوره، نشان می‌دهد که این جنگهای خانگی را نباید جز به عوامل داخلی و مخصوصاً تحریکات نجبا منسوب کرد. این سکوت در مآخذ رومی تا حدیست که تقریباً اطلاعات ما را در باب اخبار راجع به جانشینان ولاش قطع یا لااقل آکنده از ابهام می‌کند. در حقیقت تا آنجا که از بررسی سکه‌ها برمی‌آید از سال وفات ولاش اول (۷۸ م) تا سی سال بعد (۱۰۸ م)، در قلمرو پارت اختلافات داخلی تعدادی از مدعیان سلطنت را با یکدیگر به معارضه واداشت. از جمله در سالهای ۷۹ و ۸۰ م، شاهزاده‌یی به نام اردوان— اردوان چهارم— به عنوان اشک سکه زد چنانکه در سال ۱۰۷ میلادی هم شاهزاده‌یی دیگر— نامش مهرداد، مهرداد چهارم— به دعوی سلطنت برخاست. این هردو مدعی که لابد هر یک را نیز تعدادی از نجبا حمایت و تقویت می‌کردند سلطنت جانشین ولاش اول را باید در منازعات خونین غرق کرده باشند اما به علت سکوت مآخذ رومی جزئیات اختلافات آنها را از مآخذ موجود نمی‌توان دریافت و از سکه‌ها هم این اندازه برمی‌آید که مدعیان تا سالها باز همچنان با یکدیگر در تلاش بوده‌اند. از جمله اردوان چهارم که سکه‌یی هم به تاریخ ژویه ۸۱ م، دارد، چند سال همچنان به عنوان اشک— و در مقابل جانشین رسمی ولاش، پاکور نام— فرمانروایی داشت حتی تا حدود ۸۸ میلادی هنوز دم از فرمانروایی می‌زد و به همین عنوان هم بود که نرون دروغین را— که شورشگری اهل روم بود، و خود را نرون واقعی می‌خواند— در مقابل امپراطور وقت تقویت کرد، و خواست تا او را به تخت روم هم بنشاند. معهدا پاکور که بیشتر نجبا از او جانبداری می‌کردند از همان وفات ولاش اول عنوان اشک داشت و مخصوصاً در نواحی غربی ایران فرمانروایی او مسلم بود. این پاکور (۱۰۸-۷۸ م) ظاهراً پسر ولاش اول بود اما اطلاعات پراکنده‌یی که در باب او از مآخذ رومی به دست می‌آید احوال دوران سلطنت او را به درستی روشن

نمی‌کند. ازین جمله، برحسب یک خبر در حدود سال ۸۹ میلادی نرون دروغین که ظاهراً بعد از واقعه اردوان چهارم به پا کور پیوست از وی برضد امپراطور دومی نسیان حمایت درخواست. با آنکه پا کور نیز نخست مثل اردوان در صدد حمایت او برآمد سرانجام به درخواست و اصرار امپراطور او را به روم تحویل داد. از یک روایت هم برمی‌آید که اهالی داکیه (= حدود رومانی امروز) یک بار غلامکی یونانی را که در ضمن تاخت و تاز در قلمرو روم اسیر کرده بودند نزد پا کور پادشاه پارت هدیه فرستاده‌اند. این خبر در عین حال نشان می‌دهد که با وجود پیمان صلح هنوز پارتها از ارتباط با مخالفان روم خودداری نداشته‌اند. قراین دیگر، نشان می‌دهد که مخالفان روم در ولایت داکیه با پا کور پادشاه پارت ارتباط داشته‌اند و ممکن است تعدادی سواران پارت هم که بعدها مجبور شدند همراه سپاه تراژان به ایران بتازند، بقایای سوارانی بوده باشند که درین ایام پا کور پنهانی برای تقویت شورشگران داکیه برضد روم گسیل کرده باشد. اگر خبری هم که یک مورخ رومی در باب واگذاری ولایت اسروئن (= خسروان، مرکزش: ادسا) از جانب پا کور در مقابل دریافت بهای نقدی به آبگار نقل می‌کند درست باشد این واگذاری به هر صورت که باشد به احتمال قوی می‌بایست به خاطر آن باشد که پا کور، برحسب یک روایت دیگر، در ضمن توسعه و تزیین تختگاه خویش تیسفون به پول حاجتمند شده بود. از مجموع این روایات پراکنده تصویری از سیمای پا کور به دست می‌آید که البته به قدر کافی روشن و جاندار نیست اما تصویر خود او که در سکه‌هایش هست او را جوانی نشان می‌دهد که ریش بر صورت ندارد و لابد برنایی و بی‌تجربگی او باید به‌نجبای مغستان فرصت داده باشد تا برضد او به تحریک و توطئه پردازند و حتی در مقابل او گه‌گاه برخی مدعیان را تقویت کنند. اینکه به موجب یک روایت دیوکاسیوس (۲۶/۶۳) حتی در سال ۱۱۴ م، وقتی تراژان به سوی بابل لشکر کشی می‌کرد مقاومت عمده‌یی در مقابل او نشد ظاهراً به خاطر ادامه جنگهای داخلی بوده است نشان می‌دهد که منازعات داخلی عهد پا کور می‌بایست تا سالها بعد از او نیز ادامه یافته باشد. بعد از پا کور (۱۰۸ م) هم با آنکه لااقل دو پسر از وی باقی ماند برادرش خسرو به فرمانروایی رسید. ظاهراً مجلس نجبا برای مقابله با تراژان که خود راجهت لشکر کشی به شرق آماده می‌کرد فرمانروایی شاهزادگان خردسال را موافق مصلحت ندیده باشد.

با اینهمه، فرمانروایی خسرو (۱۳۰-۱۰۸ م) نیز مثل سلطنت پاکوراز همان اول با معارضه بعضی مدعیان که در عهد پاکور نیز داعیه فرمانروایی داشتند مواجه شد. دو تن ازین مدعیان ظاهراً برادران خود او بودند؛ و لاش دوم که در اول دوران پاکور هم به دعوی سلطنت برخاست (۷۸ م) اما بعدها ظاهراً به نحوی با پاکور کنار آمده بود و اینک بعد از سی سال، دوباره سربه‌عصیان برآورده بود. مهرداد هم - که همان مهرداد چهارم باید باشد - از اواخر عهد پاکور داعیه فرمانروایی داشت و البته معارضه با آنها در اوایل دوران سلطنت خسرو قلمرو پارت را صحنه منازعات شدید خانگی کرد و طبعاً در رابطه خاندان اشک با روم نیز تأثیر گذاشت. طرفه آنست که این اختلافات خانگی درین ایام در تاریخ ارمنستان هم انعکاس دارد و اختلاف روایات که در باب جانشینی تیرداد - برادر و لاش - هست در واقع جزا انعکاس همین اختلافات داخلی پارت نیست (۳۳). در هر حال شاهزاده‌یی به نام اکسیدارس (= اخشیدر) که از جانب پاکور و موافق رسمی که از عهد نرون باقی مانده بود به فرمانروایی ارمنستان گسیل شد پسر پاکور بود و ظاهراً در انتخاب او توافق روم نیز به نحوی جلب شده بود. ازین رو وقتی خسرو برادر او و پسر دیگر پاکور را که پارت‌مازیریس نام داشت به این عنوان و به جای او به سلطنت ارمنستان فرستاد طرز انتخاب او بر تراژان امپراطور روم که ظاهراً سلطنت اکسیدارس را تأیید کرده بود برخورد (۳۴) و امپراطور خود خواه را که «عشق به افتخار» آزارش می‌داد، برای حمله به پارت مصمم کرد. البته هر چند محرك واقعی تراژان در اقدام به این لشکرکشی شرقی روشن نیست اختلافات طولانی خانگی که از پایان عهد و لاش اول تا این زمان نزدیک سی سال، جز در فاصله‌های کوتاه قلمرو پارت را به یک عرصه زد و خورد تبدیل کرده بود می‌بایست از اسباب عمده‌یی بوده باشد که سنای روم و تراژان امپراطور مغرور آن را به این اقدام واداشته باشد. به علاوه سعی اردوان چهارم و همچنین پاکور در حمایت از نرون دروغین ممکن است به عنوان اقدام پارتها در مداخله در امور روم بهانه خشم و پرخاش تراژان شده باشد، و در اقدام به لشکرکشی پارت نظر به انتقام جوئی هم بوده باشد. خاصه که غیر ازین مورد نیز ارتباط پارت با شورشیان داکیه محرك خشم و کینه تراژان بر ضد پارت بود. تراژان که مقارن اواخر عهد پاکور به امپراطوری روم رسید (۹۸ م)، در آغاز کار شورشیان داکیه را مقهور کرد و چون از ارتباط آنها با پادشاهان پارت خبر یافت اختلافات



داخلی پارت و آشفتگی اوضاع ارمنستان را برای اجراء خیالات جهانگیری خویش مساعد یافت و در اولین فرصت مناسب از راه آتن عازم شرق شد. این امپراطور جنگجو که در شصت سالگی هنوز انتظار داشت اسکندر دیگری بشود و در عین حال مطابق رسم زمان خویش مثل همان اسکندر شرابخوار و همجنس باز نیز بود در عین آنکه در کار عدالت، بی مجازات ماندن مجرم را بهتر از محکوم کردن بیگناه می شمرد، در آنچه به سیاست مربوط می شد نظم را بر آزادی و قدرت نمایی را بر صلح - جویی ترجیح می داد. همین طرز تفکر او را واسی داشت تا در برخورد با مسأله ارمنستان سیاست مسالمت آمیز نرون را کنار بگذارد و با توسل به قهر ارمنستان و پارت هر دو را در صورت امکان دست نشانده روم سازد. وقتی به یونان رسید فرستاده پی که از جانب خسرو پادشاه پارت نزد او آمد ضمن تقدیم هدایای خویش کوشید تا وی را در مورد پارته مازیریس به اجرای مراسمی که نرون درباره تیرداد انجام داده بود راضی کند و بدینوسیله او را از اقدام به لشکرکشی باز دارد. اما امپراطور هدایای خسرو را رد کرده پیشنهاد مربوط به اجرای مراسم اعطای تاج درباره پارته - مازیریس را هم نپذیرفت و گفت دوستی فرمانروایان از کردار معلوم می شود نه از گفتار پاسخ مقتضی را هم با لحنی تهدید آمیز به آمدن خویش به سوریه وعده داد. بعد از آن تراژان به انطاکیه رفت و از سوریه به سرزمین ارمنستان تاخت. در اله گیا «Elegeia» نزدیک فرات پارته مازیریس پادشاه ارمنستان که مقاومت در مقابل سپاه روم را غیرممکن می یافت و از ارسال نامه های تملق آمیز حاکی از تسلیم و انقیاد هم بهره پی عایدش نگشته بود به اردوی امپراطور آمد و با اظهار خاکساری تاج خود را در پای تراژان نهاد. اما امپراطور نه فقط آن رابه وی رد نکرد و ارمنستان را یک ایالت رومی خواند بلکه پنهانی دستور داد تا شاهزاده پارت را در هنگام مراجعت توقیف و هلاک کنند. بعد از ارمنستان، تراژان متوجه بین النهرین شد، ولایات اسروئن، کردوئن، و ادیابن را به تسلیم واداشت و به خاطر این مایه فتوحات از طرف سنا عنوان پارتیکوس یافت - یعنی فاتح پارت. این فتوحات مستعجل که خسرو هم برای جلوگیری از آنها کوششی نمی کرد او را تدریجاً به بابل کشانید و از خطوط ارتباطی خویش با سوریه غافل نمود. خسرو که تیسفون را خالی کرده بود سپاه تراژان را به دنبال خویش تا عیلام نیز کشانید و در عین حال برای فاتح این فرصت را پیش آورد تا در راه خویش شهرها و روستاها را عرضه غارت سازد، و همه

جا مردم را برضد روم به خشم و شورش وادارد. خشم و نفرت به زودی تمام ولایات تسخیر شده را برضد فاتح به طغیان واداشت و تراژان در تیسفون بود که از همه جا خبر مقاومت و قیام به وی رسید. وقتی فاتح که تا کنون در طی این لشکرکشی چندین بار از طرف لشکر خویش به عنوان امپراطور و فاتح تجلیل شده بود و در کنار خلیج فارس رؤیای تسخیر پارس و هند و باختر را هم می دید دریافت که همه ولایات تسخیر شده برضد او برخاسته اند و قطع ارتباط با سوریه امنیت سپاه او را تهدید می کند تازه ملتفت شد خسرو او را بیش از حد به داخل قلمرو خویش کشیده است. ازین رو به فکر بازگشت افتاد اما قبل از بازگشت، یک شاهزاده اشکانی را — که پارسه ماسپت خوانده می شد و برضد خسرو با رومی ها همکاری کرده بود — همچون پادشاه دست نشانده روم در تیسفون بر تخت نشاند. در بازگشت در بابل، در جایی که اسکندر آنجا وفات یافت تراژان که خود را تالی اسکندر می پنداشت ظاهراً به خاطر آثار خستگی و بیماری به یاد مقدونی افتاد و قربانیهایی به روح او تقدیم کرد. اما شهره تره (= الحضرة)، در مقابل او عصیان کرد و تراژان از جلوی آن مجبور به عقب نشینی شد. تلفات او درین عقب نشینی به اندازه بی بود که باد بروت جهانگیری را به کلی از سرش بیرون برد و احساس شکست دلش را لرزاند. بالاخره در طی بازگشت رنجور شد و بیماری استسقاء و سکتة ناقص در سلینوس و درس شصت و چهار سالگی پیرمرد را از پا درآورد (۱۱۷ م). خسرو که بلافاصله بعد از عزیمت او به بابل بازگشت تیسفون را از شاهزاده دست نشانده روم بازستاند اما دخترش که در هنگام تخلیه تیسفون به اسارت رومی ها افتاد با تخت زرین پادشاهان پارت در دست دشمن باقی ماند. هادریان که بعد از تراژان به امپراطوری رسید چون از اول چندان اعتقادی به این لشکرکشی نداشت و در همان ایام حمله تراژان هم گفته بود که حاصل این لشکرکشی به مخارج نگهداری آن نمی ارزد وقتی قیام ولایات تسخیر شده و فرجام کار تراژان را دید با خسرو از در صلح درآمد و سپاه روم را از قلمرو پارت بیرون برد. با آنکه تعدادی از سرکردگان تراژان این اقدام هادریان را بزدلی خواندند او که همواره به قول یک تن از طرفاء دربار خویش سی لشکر در پشت سر خویش داشت توانست خرده گیران را برای همیشه خاموش کند. از فتوحات بی دوام تراژان فقط جشن یادبودی به نام جشن پارتی باقی ماند تا خاطرۀ این پیروزی بدفرجام را تا چند سال دیگر همچون وسیله پی برای فراموش کردن نتایج نامطلوب

جنگهای سابق در اذهان رومی‌ها نگهدارد. بعد از تمام این لشکرکشی‌ها و خونریزیهای بیفایده هم رابطه روم و پارت دوباره تقریباً به وضع دوران ولاش اول درآمد. فرات سرحد دولتین گشت و ارمنستان هم که تراژان آن را یک ایالت رومی اعلام کرده بود دیگر بار به یک شاهزاده اشکانی واگذار شد تا تاج خود را از امپراطور دریافت دارد. بین خسرو و هادریان در سرحد ایران و روم، ملاقات و مذاکره صلح آمیز روی داد (۱۲۲ م)، و دختر خسرو را هم به وی مسترد کردند اما تخت زرین تیسفون که اشکانیان برای بازستاندن آن علاقه زیادی نشان می‌دادند، با وجود وعده‌بی که برای استرداد آن شده همچنان در دست روم باقی ماند تا بعدها باز موضوع مذاکرات واقع شود و چندین برابر بهای خود سال و جان طرفین را به هدر دهد. مسأله ارمنستان هم به قرار عهد ولاش اول بازگشت تا همچنان در هر فرصت که پیش آید طرفین را به تجاوز نسبت به حقوق یکدیگر وادارد و جنگهای تازه را سبب شود. به علاوه اختلافات داخلی نیز باقی ماند تا خاندان اشک را هر روز به پایان سرنوشت خویش نزدیکتر سازد. آخرین سکه‌های خسرو متعلق به سال ۱۲۸ میلادی است و قراین نشان می‌دهد که در این سالهای پایان عمر نیز اشک همچنان با اختلافات خانگی مواجه بوده است.

بعد از او شاهزاده‌بی ولاش نام به سلطنت رسید (۱۴۸-۱۳۰ م) که معلوم نیست پسر خسرو است یا همان ولاش دوم است که از عهد پاکور و خسرو داعیه فرمانروایی داشت. اگر وی همان شاهزاده مدعی پاکور و خسرو باشد مقارن این ایام می‌بایست در حدود هفتاد سال یا قدری بیشتر را در پس پشت گذاشته باشد. درینصورت چهره‌بی که در سکه‌هایش هست باید قیافه او را در دوره اختلافات خانگی عصر پاکور یا خسرو نشان دهد و عمداً در آن تغییر نداده باشند تا دعوی سلطنت گذشته‌اش را نفی نکرده باشند. در هر حال وی دومین ولاش بود که به سلطنت اشکانی رسید اما سلطنت او نیز بی‌مدعی نماند و آنگونه که از سکه‌ها برمی‌آید، شاهزاده‌بی به نام مهرداد - مهرداد چهارم؟ - تا اواخر سلطنت او همچنان به نام خود سکه می‌زد و خود را اشک می‌خواند. با اینهمه، این اختلافات داخلی، مانع از آن نشد که او بتواند بلای هجوم طوایف آلان را که از در بند قفقاز به آذربایجان ریختند و در ایران و ارمنستان و مرزهای روم فتنه‌بی سخت پدید آوردند به هر نحوی ممکن بود - و گر چند با دادن هدیه و رشوه - از کشورگرداند (۳۰).

اینکه فرس من پادشاه ایبری گرجستان در تحریک این فتنه دستی داشت سبب شد که ولاش پیر از دست او— که دست نشاندۀ روم بود— به هادریان امپراطور شکایت کند و هادریان که ازین گرجی ناخرسندیهای دیگر هم داشت فرس من را نزد خود احضار کرد. اما او از رفتن امتناع ورزید تا بعد از هادریان (۱۳۸ م) که به روم رفت و امپراطور وقت— آنتونین پرهیزگار— او را، هم برسر کار خویش گذاشت. در جلوس این امپراطور تازه هیئتی هم از جانب ولاش دوم به روم رفت اما این هیئت با آنکه پیام و هدیهٔ دوستانه اشک پیر را نیز همراه داشت موفق نشد آنتونین را به استرداد تخت زرین متقاعد کند. فرمانروایی ولاش دوم هم چنانکه از رشوه دادنش به آلتها و از هدیه فرستادنش برای آنتونین برسی آید در صلح جویی ناشی از ضعف و انحطاط به سر آمد.

ولاش سوم (۱۹۰-۱۴۸ م) که جای او را گرفت ظاهراً پسرش بود و سلطنت طولانی او صلح طولانی ناپایداری را که بعد از واقعه تراژان بین روم و پارت پیش آمد به هم زد. طرفه آنست که این بار جنگ در زمان مارکوس اورلیوس فیلسوفترین امپراطور روم پیش آمد تا نشان دهد که حتی آرامش رواقی هم نمی تواند هیجان حیوانی جنگ را مهار کند. جنگ را البته ولاش آغاز کرد و بهانه اش هم ارمنستان بود و تخت زرین تیسفون که باقی ماندن آنها در دست روم برای جنگجویان پارت حتی درین دوران ضعف و انحطاط تحمل پذیر به نظر نمی رسید. حمله ولاش به ارمنستان و اقدام او در به تخت نشاندن یک شاهزاده اشکانی چون بی رضایت روم و همچون نقض پیمان هادریان بود سه داتیوس سه وریانوس حاکم روسی کاپادوکیه را واداشت تا به ارمنستان لشکر کشی کند اما سردار روم در اله گیا واقع در ارمنستان علیا و در نزدیک فرات به محاصره لشکریان پارت افتاد و با تمام لشکریان خویش هلاک شد. شکست وی وضع ولایات شرقی روم را با خطر بروز انقلاب و عصیان عمومی مواجه کرد و در روم اقدام به یک لشکر کشی ضروری به نظر آمد که جنگ ارمنستان و پارت «Bellum Armenicum et Particum» خوانده شد. درین لشکر کشی قسمت عمده سپاه روم تجهیز شد، لوسیوس وروس که شریک امپراطوری مارکوس اورلیوس بود در رأس سرداران بزرگ نام آور با لژیونهایی که از حدود رن و دانوب جمع شده بود به انطاکیه آمد (۱۶۲ م). قبل از جنگ مذاکرات صلح آغاز شد لیکن به سبب سرسختی ولاش به جایی نرسید. بالاخره یک سردار روم به نام پریسکوس ارمنستان را تسخیر کرد،

سردار دیگر به نام کاسیوس به بین‌النهرین تاخت و در امتداد فرات تا نزدیک دوراوریوس پیش راند. اینجا، مقاومت پارتها جنگی خونین پیش آورد اما مانع از ادامه پیشرفت کاسیوس نشد. سردار روم حتی به سلوکیه بابل هم رسید و آنجا صلح جویی اهالی دروازه این شهر زیبا و ثروتمند یونانی نشین شرق را بر روی روسی‌ها گشود. فتح با مصالحه روی داد اما در همان روز اول فاتح بهانه‌ی برای اعمال خشونت به دست آورد و شهر عظیم یونانی پارت، بردست کسانی که خود را وارث و قهرمان یونانی مآبی می‌خواندند طعمه غارت و حریق شد. با آنکه حفاریها حاکی از شدت این ویرانی‌ها نیست غارت شهر بردست فاتحان فاجعه‌سختی پیش آورد و به نظر می‌آید غرور فتح روسی‌ها را بیش از حد به هیجان آورده باشد. چرا که کاسیوس در دنبال فتح سلوکیه، به تیسفون — در مجاورت آن — تاخت و در آنجا کاخ و لاش را از بیخ و بن بر کند و حتی در تعقیب و لاش سه دشمن را به شیوه جنگهای سکایی همچنان به داخل خاک خویش می‌نشانید به ولایت ماد نیز دستبرد زد. اما پیش از آنکه پیشرفت در نواحی سرآزنی و شرقی ایران، روسی‌ها را با معایب ناشی از جنگ و گریز عهد آنتونیوس مواجه کند یک دشمن نامرئی دیگر در بین‌النهرین به دفع آنها برخاست؛ آبله یا طاعون. تلفات فوق‌العاده‌ی ازین بیماری مهلک و ناشناخته بر سپاه روم وارد شد اما دشمن نامرئی که حتی در عقب‌نشینی اجتناب‌ناپذیر نیز، فاتحان وحشت‌زده را دنبال کرد در تعقیب آنها حتی روم و شمال ایتالیا را تا نواحی رود رن و حدود گالیا نیز فتح کرد. عقب‌نشینی چنان با وحشت و شتاب همراه بود که فاتحان بیچاره حتی غنایم جنگی را برجای می‌نهادند و نیمه‌جانی را که به در می‌بردند نیز در راه به این مرگ سیاه می‌دادند و چون در دنبال فرار آنها قلمرو فتح شده دوباره به دست پارت افتاد بهره‌ی که ازین لشکرکشی پرخسارت عاید روم و امپراطور فیلسوف آن شد بیماریهای واگیر بود و قحطی و پریشانی که همه جا در دنبال آن هست. درست است که تسلیم به این شکست جادویی برای روسی‌ها غیرممکن بود اما چند بار هم که دوباره برای جبران آن به بین‌النهرین (۱۶۶ م) و ارمنستان (۱۶۸ م) تاختند کار بزرگی از پیش نبردند و بروز اختلافات داخلی در روم که از قیام یک مدعی در مقابل مارکوس اورلیوس آغاز شد (۱۷۵ م) آنها را از ادامه این تاخت و تازهای بیهوده نیز بازداشت. با اینهمه، حاصل جنگ به نفع روم تمام شد چرا که شمال بین‌النهرین به روم تعلق یافت و بعضی پادشاهان

کوچک آن حدود حتی در سکه‌هایی که ضرب کردند خویشتن را فیلورمئوس «Philoromeus» — دوستدار روم — خواندند. بالاخره ولاش سوم که در آغاز سلطنت آنهمه دم از سباززه با روم می‌زد، با آنکه سرگ سیاه و اختلافات داخلی روم هم به همدستی او برخاست، نتوانست آنچه را دولت پارت، قبل از آغاز سلطنت او از دست داده بود استرداد کند. حتی در حالیکه خود او نیز چیزی از بازمانده قلمرو خویش را به روم داده بود و قبل از آنکه فرصتی برای تجدید جنگ بیابد وفات یافت و جای خود را به ولاش دیگر داد؛ ولاش چهارم.

مقارن آغاز فرمانروایی ولاش چهارم (۲۰۸-۱۹۱ م) — که به احتمال قوی پسر ولاش سوم بود — روم با کشمکشهای داخلی و مداخلات سربازان مواجه شد. از جمله چون بین امپراتور وقت که سپتیموس سه‌وروس «Septimus severus» (۳۶) نام داشت با پسه‌نیوس نیگر «Pescennius Niger» که فرمانروای سوریه بود اختلاف افتاد اهالی شمال بین‌النهرین که از حکومت روم ناراضی بودند برضد روم یانگی شدند و نصیبین را که در دنبال شکست ولاش سوم یک پایگاه سپاه یا کوچ نشین رومی شده بود، محاصره کردند. امپراتور روم وقتی برپسه‌نیوس نیگر — که ولاش چهارم نیز او را به‌طور نامرئی تقویت می‌کرد — غلبه یافت (۱۹۴ م) رفع محاصره نصیبین را بهانه لشکرکشی دیگری به شرق کرد (۱۹۵ م) و پادشاهان بین‌النهرین را که غالباً اعراب اسکان شده بودند به اطاعت درآورد. اما یک طغیان داخلی او را به روم بازگرداند (۱۹۶ م)، و این امر به ولاش فرصت داد تا شمال بین‌النهرین را از رومی‌ها بازستاند. نصیبین به محاصره پارتها درآمد اما مقاومت مدافعان آن مانع از نفوذ سپاهیان پارت در ماورای فرات نشد. معه‌ذا ولاش چهارم هم مثل سپتیموس سه‌وروس با طغیان سختی در داخل کشور خویش مواجه شد و ناچار سوریه و شمال بین‌النهرین را ترک کرد. فرونشاندن این طغیان، در نواحی شرقی کشور، برای او دشواریهایی پیش آورد اما زودتر از آنچه تصور می‌رفت توانست به بین‌النهرین بازگردد و منازعه با روم و همدستانش را از سرگیرد. سه‌وروس نیز، بعد از غلبه بردشمن داخلی، دوباره عازم شرق شد (۱۹۷ م). ارمنستان که اولین آماج حمله وی گشت ناچار از در صلح درآمد، آبگار فرمانروای ولایت اسروئن (= خسروان) هم اظهار انقیاد کرد. پارتها هم بدون جنگ با روم از محاصره نصیبین دست کشیدند. امپراتور که یک برادر ولاش — ظاهراً تیرداد نام — را با خود همراه داشت، به‌عنوان آنکه او را در تیسفون بر تخت

بنشانند، از کناره فرات به سوی بابل راند. لشکرکشی بیرحمایه‌یی بود و امپراطور نه همچون سرداری فاتح بلکه بیشتر مثل ماجراجویی غارتگر با تختگاه اشکانیان روبرو شد. و لاش که حمله امپراطور او را غافلگیر کرده بود در خود آمادگی مبارزه ندید و ظاهراً بعد از یک تلاقی که با کامیابی مقرون نشد راه تیسفون را در پیش روی دشمن باز گذاشت. کشتار و غارت بی سابقه‌یی که در شهر روی داد یادآور غارتگریهای مهاجمان آشور باستانی شد. چون سربازان که اطاعت خود را به امپراطور فروخته بودند در واقع به طمع غارت و غنیمت برگرد وی جمع شده بودند وقتی در تیسفون اجازه قتل و غارت پیدا کردند، هیچ چیز نمی توانست هوس خونریزی و غارتگری آنها را تعدیل کند. فتح شهر بیشتر به یورش وحشی‌ها شباهت یافت و امپراطور که خودش عنوان امپراطور را با وعده پول و رشوه از همین سربازان خریده بود حتی نمی توانست با ایجاد انضباط درست بهره کافی از غارت شهر به دست آورد. بعد از آنکه تمام شهر غارت شد، بناها طعمه حریق و ویرانی گشت، قسمت عمده سردان شهر کشته شدند، و نزدیک صد هزار تن زنان و اطفال هم به اسارت گرفته شدند. این مایه خشونت با طبیعت آفریقائی و فنیقی امپراطور و با طرز تفکر او که بعدها در بستر مرگ به فرزندان خویش توصیه می کرد سربازان را مراعات کنید و از هیچ کس دیگر اندیشه به دل راه مدهید کاملاً توافق داشت. اما حاصل بیرسمی سربازان آن شد که بلافاصله در شهر و در تمام نواحی مجاور قحطی افتاد و خود سربازان ناچار شدند از بیخ گیاه تغذیه کنند و به بیماریهای سخت دچار شوند. در بازگشت امپراطور دوبار با جد بسیار و با صرف چندین هفته وقت کوشید تا شهر مستحکم هترة (= الحضرة) را که در سابق حتی مقابل تراژان هم ایستاده بود و در جنگ داخلی اخیر روم نیز به مدعی خود او نیگر کمک کرده بود، تسخیر کند. با آنکه ذخایر معبد آفتاب در اینجا اشتهای سربازان غارتگر و خود امپراطور را به شدت تحریک می کرد مدافعان جسور شهر که اعراب و پارتیها بودند رومی‌ها را به شدت مستأصل کردند، و با تلفات سنگین که بر آنها وارد نمودند شهر خود را نزد رومی‌ها یکبار دیگر تسخیرناپذیر نشان دادند. اینکه سپتیموس تا چند سال بعد از غارت تیسفون همچنان در سوریه باقی ماند و تا سال ۲۰۱ م، هنوز در سوریه بود نشان می دهد که از حاصل پیروزیهای خویش اطمینان درستی نداشت. و لاش هم با آنکه دوباره به سلطنت بازگشت و تا ده سال بعد از واقعه غارت تیسفون هنوز زنده بود

قادر به تلافی ماجرا نشد. ظاهراً باقی عمر او در ترمیم ویرانی‌ها و در اختلاف با نجبا و مدعیان گذشت. اینکه بعد از مرگ او نیز (۲۰۸ میلادی)، هردو پسرش — ولاش و اردوان — مدعی سلطنت شدند نشان می‌دهد که قسمت عمده ضعف و شکست اشکانیان می‌بایست از همین جنگهای خانگی و تحریکات داخلی نجبا مایه گرفته باشد.

ولاش پنجم و برادرش اردوان پنجم که بلافاصله بعد از مرگ پدر به‌منزعه برخاستند، در آن دوران ضعف و انحطاط بعد از شکست چنان خطری برای حیات دولت پارت به‌وجود آوردند که امپراطور جدید روم آنتونیوس اورلیوس معروف به کارا کالا «Caracalla» به‌خاطر همین اختلافات داخلی پارت به‌سنای روم تبریک گفت. خود او که بارها از طول حیات پدرش اظهار ملال کرده بود و وقتی هم بدون مداخله پزشکان همدست او سپتیموس سه وروس پیر به‌جهان دیگر شتافت اوگتا «Geta» — برادر و مدعی احتمالی خود را — در آغوش مادرش سربرید و از بابت او خاطر خود را آسوده کرد، تبریک آسودگی و بی‌منزاع بودن قدرت خویش را از متملقان همین سنا شنیده بود (۲۱۲ م). در هر حال، اختلافات داخلی پارت یک بیماری مزمن و مهلک شده بود و خاندانهای پارت با درگیری در آن، نادانسته و به‌نفع مخالفان خارج و داخل اساس دولت خویش را آماده سقوط ناگهانی می‌کردند. ولاش پنجم (ح ۲۲۳-۲۰۸ م) که زودتر از طرف روم به‌سلطنت شناخته شد با پناه دادن دوتن از مخالفان روم — یک شاهزاده اشکانی و یک فیلسوف کلبی که از قلمرو روم نزد وی پناه آوردند — بهانه‌یی به‌دست کارا کالاداد تا به تهدید پارت پردازد. اما وی بدان سبب که با تحریکات نجبا و مخالفت برادرش اردوان مواجه بود، ناچار پناهندگان را به روم تحویل داد و از درگیری با امپراطور کنار کشید. در کشمکش با برادر هم توفیقی نیافت و با آنکه از جزئیات منازعات آنها اطلاعی در دست نیست قراین نشان می‌دهد که طی سه چهار سال اول سلطنت او نواحی غربی ایران بیشتر به‌دست اردوان افتاد و ولاش پنجم هرچند تا مدت‌ها نیز در سلوکیه سکه می‌زد، داعیه فرمانروایی خویش را بیشتر در نواحی شرقی ادامه داد.

اردوان پنجم (ح ۲۲۴-۲۰۸ م) برخلاف ولاش‌های اخیر، قدرت و اراده بیشتری در مقابله با دشواریهای خارجی نشان داد. قسمت عمده این دشواریها ناشی از تهدید رومی‌ها بود که بعد از آنچه پدرش ولاش چهارم به آنها داده بود، همچنان



با اشتهای دزدان دریایی به ثروتهای شرق چشم طمع دوخته بودند. کارا کالا که بعد از قتل برادر قدرت خود را با کشتن بیست هزار تن هواخواه او و دادن تقریباً تمام خزانه پدر به هواداران خویش تحکیم کرده بود، چون خواب فتوحات اسکندر را می‌دید به احتمال قوی قبل از عزیمت به آسیا، با توقیف پادشاه اسروئن وارمنستان کوشید تا راه خود را برای دستبرد تازه‌یی به قلمرو پارت هموار سازد (۳۷). اما چون این مقصود برایش حاصل نشد جهت درگیری با پادشاه پارت، دست به طرح توطئه‌یی زد که شباهت بنا ماجرای دزدان دریائی داشت. وی بنا بر مشهور، نخست دختر اردوان را خواستگاری کرد و این وصلت را همچون وثیقه‌یی برای اتحاد دو کشور خواند. در واقع چون کارا کالا خود را اسکندر تازه‌یی می‌شناخت این خواستگاری در نزد خود وی درخواست تسلیم تخت و تاج ایران بود که وی نیز در عالم پندار می‌خواست با دست یافتن بدان، مثل اسکندر شرق و غرب را در وجود خود متحد کند. با جواب رد اردوان هم متقاعد نشد و اگر — آنگونه که از بعضی روایات برمی‌آید — درصدد تهدید فوری هم برنیامد، به هر حال خواستگاری خویش را دوباره تکرار کرد. اما وقتی اردوان موافقت خود را اظهار کرد و قرار شد امپراطور به ایران بیاید و دختر را ببرد کارا کالا که در حقیقت خود به غارت آمده بود مجلس عروسی را تبدیل به صحنه غارت و راهزنی کرد. از سرکردگان پارت که بدون اسلحه و برای جشن به مهمانی آمده بودند بسیاری کشته شدند و خود اردوان به زحمت موفق شد از سوء قصد دشمن جان به در برد. امپراطور هم این توطئه خائنانه را به عنوان پیروزی بزرگ به سنای روم مزده داد و در سکه‌یی که به این مناسبت زد خود را فاتح پارت «Victor Particus» خواند. بعد هم با مالهای غارتی و اسرای بسیار فاتحانه عقب نشست و به سربازان هم اجازه داد تا شهرهای سر راه بسوزند و غارت کنند. حتی در آدیابن فرمان داد مقابر فرمانروایان را ویران نمایند و مردگان را نیز از عقوبت وی بی بهره نگذارند. خودش هم در ادسا با آسوده‌خاطری به تفریح و شکار پرداخت و در حالیکه آماده دستبرد دیگری به قلمرو پارت بود، به دست نگهبانان خویش کشته شد (آوریل ۲۱۷ م.) و جانشین او ما کرینوس در مقابل اردوان که به قصد انتقام بسیج سپاه کرده بود، از در صلح درآمد. معهداً، قبل از آنکه مذاکرات صلح به نتیجه‌یی برسد، در حدود نصیبین جنگی فیما بین روی داد و در طی سه روز تلفات سنگینی به رومی‌ها وارد آمد چنانکه از کشته‌هاشان پشته‌ها درست شد. بالاخره ما کرینوس

(Macrinus) دوباره پیشنهاد صلح کرد و اینکه در طی مذاکرات، روم پذیرفت غیر از استرداد غنایم و اسرا غرامت هنگفتی هم به پارت بپردازد نشان می‌دهد که تفوق پارت و پیروزی نهایی اردوان می‌بایست قابل ملاحظه بوده باشد. با اینهمه پارت به سبب فرسودگی و جنگهای داخلی در حال نزع بود و این پیروزی بهبودی مختصر بود که به این بیمار محتضر اجازه داد تا یک لحظه خانه روشن کند.

حتی‌نجبای پارت که در طی سالها جنگ خانگی از خاندان اشک‌تدریجاً می‌یوس و با یکدیگر به شدت مخالف شده بودند، از این پیروزی اردوان شاید ناراضی شدند چرا که غلبه او ممکن بود تحریکات خیانت‌آمیز آنها را با عقوبت و تنبیه یک فرمانروای مقتدر مواجه سازد ازین رو در ماجرای شورش تازه‌یی که به وسیله ارتخشیر (= اردشیر) و پدرش پاپک، در پارس برضد پادشاهان محلی روی داد و منجر به معارضه با پادشاه بزرگ پارت شد (ح. ۲۲۰ میلادی)، از کمک جدی به اردوان خودداری کردند و حتی پنهانی به عوامل دشمن پیوستند. ارتخشیر پاپکان از جانب پدر با ساسان متولی سعید آنها را در استخر و از جانب مادر با خاندان پادشاهان بازرنگی استخر پارس منسوب بود. پدرش پاپک از همان اوانی که اردوان و برادرش ولاش در باب سلطنت با یکدیگر به منازعه برخاستند داعیه خود را سری یافت و به احتمال قوی در منازعه بین دو برادر، پاپک و پسرش ارتخشیر، از ولاش جانبداری می‌کردند و ظاهراً با ولاش، روابطی هم داشتند. به هر حال ارتخشیر تدریجاً پادشاهان محلی پارس را از سر راه برداشت. وبعد از آنکه مرگ پدرش پاپک و برادرش شاپور تخت فرمانروایی استخر را برای وی خالی گذاشت، خورد را پادشاه پارس خواند. اما اردوان که ظاهراً از ارتباط او با ولاش آگاه بود، بر رغم گرفتاریهای خویش از اینکه او را به عنوان پادشاه پارس بشناسد امتناع ورزید. در نتیجه بعد از برافتادن ولاش به دست اردوان (۲۲۲ م) عصیان ارتخشیر وسعت یافت و حتی کرمان، نواحی اصفهان و میشان هم تدریجاً در حوزه قدرت وی درآمد (۳۸). چون نیروی پادشاه دست‌نشانده عیلام Nerofarr نتوانست ارتخشیر را، آنگونه که اردوان به وی فرمان داده بود، در بند و زنجیر به حضور بیاورد خود اردوان یک دوبار لشکر به دفع دشمن فرستاد و سرانجام نیز در دشت هرمزدجان، به مقابله او شتافت. در جنگی که روی داد اردوان کشته شد و سرپرغرورش دریای دشمن لگدمال گشت (۲۲۴ م). فاتح که با شور و حرارت یک متعصب دینی داعیه تجدید عهد با گذشته و احیاء

سنت‌های فراموش شده دینی را داشت با مرگ اردوان خود را شاهنشاه تازه خواند. اینکه خاندانهای نجبای پارت برای تجدید قدرت‌خاندان اشک کمکی نکردند از آنجا پیداست که ولش برادر اردوان وارته‌وزد «Artavazd» پسرش با وجود تلاش توفیقی به دست نیاوردند. حتی آنگونه که از روایات مورخان ارمنی — آگاتانژلوس و موسی — خورن — برمی‌آید این نکته که خاندانهای بزرگ پارت به خاطر اجتناب از تسلیم به تفوق یکدیگر با ارتخشیر کنار آمدند سبب شد که خسرو پادشاه اشکانی ارمنستان هم بلافاصله بعد از کشته شدن اردوان برای شروع یک مبارزه جدی برضد ارتخشیر فرصت مناسب به دست نیاورد. تسلیم شدن این خاندانها به ارتخشیر تدریجاً ولایات دیگر از کوش تا گرگان و مرغیان و سیستان را نیز در قلمرو سلطنت تازه درآورد و خاندان اشک جز آنها که به ارمنستان یا روم و احياناً چین فرار کردند طعمه شمشیر اولاد ساسان شدند و بدینگونه، در دنبال اختلافات خونین خانگی، دولت عشایر پرنی و پارت جای خود را به دولت تازه‌بیی داد که از پارس برخاست: دولت ساسانی. دولت تازه‌بیز، که از همان اول — چنانکه از روایت دیوکاسیوس (۴/۸۰) برمی‌آید — خود را وارث تمام قلمرو شاهان قبل از اسکندر می‌دانست اگر هم برخلاف ادعای خویش با دنیای هخامنشی ارتباط زیادی نداشت در دو چیز جانشین واقعی دولت هخامنشی بود: کانون پیدایش خویش که مثل مرکز پیدایش هخامنشی‌ها ولایت پارس بود، و ایجاد سازمانی متمرکز که با شیوه ملوک طوایف رایج در عهد اشکانیان قطع رابطه می‌کرد. اینکه امپراطوری جدید در عین حال تدریجاً یک دولت دینی — یامتکی برآین واحد و رسمی — شد ویژگی تازه‌بیی بود که آن راهم از دولت هخامنشی و هم از دولت اشکانی متمایز می‌کرد چرا که هیچ یک از آنها در آنچه ارتباط به عقاید دینی داشت، جز به ندرت از حدود تسامح اخلاقی و فکری خویش دور نشده بودند.

۹

میعاد باگذشته

www.KetabFarsi.com



اختلافات خانگی و تحریکات نجبای ملوک طوایف که دوران اشکانیان را در هرج و مرج لجام گسیخته پی پایان داد به ارتخشیر پاپکان - اردشیر - که می خواست دولت تازه بی را بر روی ویرانه های فرمانروایی عشایر پرنی و پارت بنا نهد این اندیشه را تلقین کرد که دولت تازه برای حفظ تعادل و پاس بقای خویش می بایست کار خود را بروحدت و تمرکز بگذارد چرا که نوسان، بین دو قطب تمرکز و هرج و مرج، همواره در دنیای قدرتهای استبدادی سرنوشتی اجتناب ناپذیر تلقی می شد. ملوک طوایفی طولانی اشکانیان که بعد از پنج قرن زندگی جز ناسنی و بی ثباتی چیزی برایش باقی نمانده بود در خاطر عامه که شروع این گونه فرمانروایی را با دوران دشخدائی اسکندر و میراث خوارگان او مربوط می یافت جاذبه ثبات دوران تمرکز و وحدت فراموش شده قبل از عهد اسکندر را قوی تر می ساخت و به همین سبب بود که اردشیر برای ایجاد وحدت و تمرکز، میعاد با گذشته قبل از اسکندر را بنیان قابل اعتمادی برای سیاست آینده خویش یافت. البته برای او که خاندانش از دیرگاه بیشتر به عنوان کاهنان معبد - معبد آناهیتا در استخر فارس - شهرت داشتند و سنتهای دینی در نزد آنها همواره جاذبه و اعتباری خاص داشت نیل به این وحدت که اساس تمرکز به نظر می آمد فقط در اتحاد بین دین و دولت قابل تصور بود اما وجود اختلافات دینی و تفرقه های سیاسی که تا حدی نیز از تسامح ملوک طوایفی عهد اشکانی ناشی بود، تحقق یافتن این آرزوی قلبی را - که برحسب آنچه از پاره بی شواهد برسی آید در خاطر اردشیر رسوخی تمام داشت - ناچار به عهده

تعویق می‌انداخت. در صورتیکه میعاد با گذشته قبل از اسکندر، در اقلیم پارس که حتی ملوک طوایفی اشکانی بقایایی از خاندانهای گذشته آن را با سنتهای باستانی همچنان بیش و کم مربوط می‌داشت از هر جای دیگر بیشتر قابل حصول بود و این نکته نیز احتمال کامیابی اردشیر را در ایجاد دولت واحد متمرکزی که به نحوی با گذشته قبل از اسکندر مربوط باشد بیشتر می‌ساخت. بدون شک بعد از قتل اردوان و انهدام قدرت خاندان اشک چیزی که به اردشیر در ایجاد و تأسیس یک دولت نو بنیاد متحد و متمرکز کمک کرد اختلاف داخلی نجبای پارت بود که چون عادت کرده بودند یکدیگر را به چشم همانند و همال بنگرند رقابتهایشان به آنجا منجر شد که به سلطنت یک خانواده غیر پارت تسلیم شوند و هیچ یک از آنها خانواده دیگری را که هم‌تراز اوست به عنوان مافوق و فرمانروای خویش نپذیرد. آنچه موسی خورن مورخ باستانی ارمنی در باب تسلیم و انقیاد خاندانهای بزرگ پارت - اسپهبد و سورن - نسبت به اردشیر می‌گوید واقعیتی است که بدون آن غلبه نهایی یک خاندان غیر پارت بر سلطنت تقریباً پانصد ساله پارت قابل تصور نیست چنانکه حضور سر کرده خاندان قارن در جزو موکب دومین پادشاه ساسانی، در کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم، نیز نشان می‌دهد که مقاومت خاندان قارن هم در مقابل ارتخشیر نباید به آن شدتی که در روایت این مورخ ارمنی هست واقع شده باشد. در هر حال شک نیست که تمکین این خاندانهای نجبای پارت نسبت به اردشیر باید از اختلافات طولانی آنها و مخصوصاً از تحریکات آنها در جنگهای خانگی اخیر اردوان و ولاش ناشی شده باشد - به علاوه غیر از این دودستگی نجبای پارت، به نظر می‌آید ناخرسندی عناصر محلی بین‌النهرین هم در تسریع زوال قدرت خاندان اشک بی‌تأثیر نبوده است. در هر حال داستان ظهور اردشیر نیز مثل داستان کوروش بنیانگذار سلسله هخامنشی در روایات ملی و عامیانه کهن رنگ حماسی یافته است. اینکه حتی بعضی از داستانهای مربوط به روی کار آمدن کوروش را با پاره‌یی تفاوتها در باب اردشیر نیز نقل کرده‌اند (۱) ظاهراً از آنجا ناشی است که ذهن عامه سقوط ناگهانی اشکانیان را جز با اینگونه قصه‌های مربوط به خواب و سرنوشت و نژاد فراموش شده اردشیر، نمی‌توانست باور یا توجیه کند. در بین اینگونه روایات داستان ساسان و شبانی موهوم او را در نزد بابک برای آن بر ساخته‌اند تا نسب اردشیر را به دارای دارایان، آخرین پادشاه ایرانی قبل از اسکندر، برسانند چنانکه داستان ولادت شاپور

و قصه «حقه سربه مهر» را نیز بدان سبب باید ساخته باشند تا شاپور جانشین اردشیر را از جانب مادر به اردوان منسوب دارند و فرمانروایی سلاله تازه را همچون ادامه سلسله گذشته فرا نمایند. معهذا هر دو داستان به شکل موجود مجعول و نادرست است چرا که در طی نسب نامه، نام پاپک و ساسان از خلط و تکرار خالی نیست و خلط ظاهراً باید عمدی بوده باشد. در مورد ولادت شاپور از دختر اردوان هم، از همین گونه اسناد برمی آید که او در آخرین جنگ بین اردشیر و اردوان جوانی نوخاسته بود و حتی درین نبرد، داذبنداژ نام کاتب اردوان را به دست خویش به قتل آورده بود. به علاوه در طی نقش های برجسته اردشیر، در فیروزآباد و نقش رجب، حضور او در مجلس تاجگذاری کافی است تا این قصه بی اساس را تکذیب نماید. ظاهراً تدوین کنندگان حماسه ها چون تاحدی سعی داشته اند خاندان ساسانیان و حتی اشکانیان را در دنبال سلسله پادشاهان قبل از اسکندر جلوه دهند پاره‌یی قصه های کهنه تر را در داستان اردشیر وارد کرده اند و حتی برخی عناصر مربوط به اساطیر را - مثل داستان کرم هفتواد - نیز بدانها درافزوده اند تا از به وجود آورنده سلاله جدید یک پهلوان بزرگ اژدها کش و یک بازمانده دنیای باستانی کیان بسازند. معهذا درباره آغاز کار اردشیر و نژاد و تبار او پاره‌یی از آنچه در روایات تاریخی طبری و دیگران هست از روی کتیبه ها و سکه های اوایل عهد ساسانی نیز تأیید می شود و از بررسی آنها برمی آید که اردشیر و پدرش پاپک از خاندان وزرکان (= نجبا) بوده اند و انتساب با بعضی خانواده های قدیم نیز آنها را با سنت های باستانی ایران قبل از عهد اسکندر مربوط می داشته است.

سرزمین پارس که در پایان عهد اشکانیان هنوز پنج قرن بعد از سقوط هخامنشی ها خاطره آن دوران قبل از اسکندر را در ویرانه تخت جمشید و در بازمانده آتشکده آناهیتا - که شاید از عهد اردشیر دوم هخامنشی مانده بود - همچنان زنده نگهداشته بود در تمام این مدت به وسیله سلسله های محلی اداره می شد و طبعاً در حفظ سنت های پارسی قبل از عهد اسکندر، خیلی بیش از سلسله های محلی ولایات وابسته به خاندانهای بزرگ پارت علاقه نشان می دادند. درباره این سلسله های محلی که اردشیر و پدرش پاپک، مقارن اواخر عهد اشکانیان، به عنوان وارث قسمتی از مرده ریگ آنها خود را در تمام پارس ملکا (= پادشاه) خواندند تاریخ جز اشارتهایی پراکنده و آنچه از پاره‌یی سکه هاشان برمی آید تقریباً چیزی نمی داند. از



قراین این اندازه پیداست که در عهد سلوکیان این فرمانروایان با عنوان فرته دار یا فرته کار و در دوران اشکانیان بیشتر به عنوان شاهان (سلکا) تلقی می شده اند. اینکه سکه های معدود باز مانده از آنها در طی این دوران طولانی گاه نقش آتشگاه و مغ یا رمز آذروهرام (= ورثرغنه) را همراه دارد و گاه تصویر خدایان یونانی یا هیئت لباس اشکانی را عرضه می کند اگر خود هیچ چیز دیگر را نشان ندهد، تأثیر دگرگونیهای احوال این ادوار پر آشوب را در اقلیم پارس منعکس می نماید. به علاوه این نکته که در بین این پادشاهان محلی در عهد اشکانیان نام داریا و (Dariav =)، داراب و ارتخستر (ارتخشیر، اردشیر) «Rtastr» بر بعضی ازین سکه ها هست حاکی از ارتباط این پادشاهان محلی با سنتهای دیرینه هخامنشی به نظر می رسد چنانکه نام منوچهر، نرسی و یزد کرت هم که در بین خداوندان این سکه ها هست ارتباط آنها را با سنت های اوستایی و کیانی نشان می دهد. در چنین محیط نشو و نمایی عجب نیست که اردشیر بابکان، وقتی می خواهد بر ویرانه دنیای پارت سلطنت تازه ای بنیاد کند هم در حمایت و تقویت آیین اوستایی بکوشد و هم رؤیای تجدید عهد با دوران ایران قبل از اسکندر را در خاطر پیرورد. در هر حال از روی سکه های معدود و اسناد باقی مانده کنونی نمی توان درباره احوال این پادشاهان محلی پارس به اطمینان سخن گفت اما از روی اطلاعات دیگر و پاره ای قراین موجود، پیداست که در اواخر عهد اشکانی سرزمین پارس هم مثل سایر ولایاتی که پادشاهان مستقل محلی در آنها فرمان می رانده اند، غیر از پادشاه بزرگ محلی، در هر یک از نواحی آن نیز پادشاهان کوچک محلی داشت که یک ملوک طوایفی کوچک را در درون ملوک طوایفی بزرگ قلمرو خاندان اشک عرضه می کرد. هر چند درباره احوال این ملوک طوایفی کوچک جزئیات زیادی معلوم نیست در مورد ساسان که نگهبان معبد آناهیتا در حدود استخر بود قراین نشان می دهد که می بایست منسوب به همین نجبای محلی پارس بوده باشد. اینکه پادشاه بازرنگی - از سلسله پادشاهان محلی پارس - دختر خود دینک نام را به وی داده است نشانه همین انتساب او به طبقه نجبا و اهل بیوتات (= ویسپوهرگان) پارس به نظر می آید چنانکه عنوان نگهبانی معبد آناهیتا و همچنین این نکته که بعدها شاپور اول هم در کتیبه معروف کعبه زرتشت خویش از وی به عنوان «خواتای» یاد می کند، مؤید اهمیت خاندان اوست. سلسله بازرنگی که مقارن این ایام پادشاه آن گوچهر «Gaochitra» خوانده می شد در نسیایک

(- نسای)، و در محلی که بعدها قلعه بیضاء (- دژسپید) در آنجا واقع بود عنوان فرمانروایی پارس را تا این زمان برای خود حفظ کرده بود اما مقارن این ایام، مثل خود سلسله اشکانی دچار ضعف و انحطاط شده بود و پادشاهان زبردست محلی هم با آنها از مخالفت و مقابله دم می زدند. از جمله پاپک پسر ماسان (۲) که به علت عنوان روحانی از جمله بغان - خداوندگاران - پارس محسوب می شد و چون از طرف مادر نیز به سلسله بازرنگی منسوب بود داعیه قدرت جویی داشت و علاوه بر عنوان نگهبانی معبد استخر در شهر کوچک خیر - کنار دریاچه بختگان و در سر راه سروستان به نیریز - خود را همچون فرمانروایی خود کماه تلقی می کرد. بین پسران پاپک ارتخشیر پاپکان (- اردشیر) که در حدود سال ۱۸۰ میلادی بنا بر مشهور در یک دهکده شهر خیر - به نام تیروذه (- طیروده) به دنیا آمد با آنکه از برادر خویش شاهپور پاپکان و حتی ظاهراً از چند برادر دیگر خویش به سال جوان تر بود به سبب مهارت در فنون سواری و آشنایی با روز جنگ، بیشتر از سایر فرزندان پاپک سودای کسب قدرت داشت. ازین رو با آنکه هنوز جوان نورسیده‌یی بود پاپک عنوان ارگبد (- کوتوالی، فرماندهی پادگان قلعه نظامی) شهر کوچک دارابگرد را از پادشاه بازرنگی برای او گرفت و او چندی بعد، هم به سعی پدر عنوان پادشاه محلی دارابگرد را نیز به دست آورد (حدود . ۲۴ م). در اختلافات بین اردوان و ولاش اشکانی هم پاپک ظاهراً به حمایت ولاش درآمد و همین نکته به احتمال قوی از اسباب بروز کدورت بین او و گوچهر پادشاه بازرنگی شد. بالاخره پاپک به حکم ضرورت و یا به تشویق پسرش اردشیر برگوچهر قیام کرد و با قتل او (حدود . ۲۲ میلادی) تمام پارس را عرصه فرمانروایی خاندان خویش یافت. اما وقتی از اردوان که در آن ایام بنا بر مشهور در ری اقامت داشت درخواست کرد تا اجازه دهد پسر وی شاهپور به جای گوچهر عنوان پادشاه پارس را از شاهنشاه دریافت کند اردوان به این درخواست جواب رد داد. مع هذا چون به سبب درگیریهای دیگر، از جمله منازعاتی که با برادرش ولاش داشت، فرصت نکرد برای دفع طغیان پاپک اقدام کند خاندان پاپک در پارس تدریجاً قدرت و نفوذ فوق العاده به دست آورد و با مرگ خود او، عنوان سلطنت محلی پارس بدون آنکه از جانب پادشاه اشکانی تأیید شده باشد به پسرش شاهپور رسید. به نظر می آید امتناع اردوان از اینکه سلطنت محلی پاپک و شاهپور را به رسمیت بشناسد به خاطر ارتباط آنها بوده باشد با برادرش ولاش.

در هر حال بعد از وفات پاپک پسر ارشدش شاپور در استخر خود را پادشاه پارس خواند اما اردشیر که از سالها قبل خیالهایی بلندتر در سر می‌پرورد، از قبول فرمانروایی برادر سرفرو پیچید و مدعی او شد. جنگ دو برادر اجتناب‌ناپذیر به نظر آمد. اما قبل از آنکه در حدود دارابگرد بین طرفین برخوردی روی دهد، شاهپور در اثر حادثه‌یی نامعلوم از بین رفت و گفته شد در زیر آوار ماند. احتمال می‌رود پسران پاپک درین ماجرا به‌طور مرموزی به‌سود اردشیر و البته به‌اشارت او شاهپور را کنار گذاشته باشند. باری وقوع یک حادثه که اتفاق خوانده شد و عبارت از فرو ریختن بنای زیرزمین عمارتی به‌نام کاخ همای بود اردشیر را از منازعه برادر مهتر آسوده کرد و با مرگ شاپور (حدود ۲۲۲ م)، وی سرانجام بررغم جواب نامساعد اردوان، پارس را که به یک‌باره از گوجهر، پاپک، و شاپور خالی مانده بود میدان مناسبی برای جاه‌طلبی‌های خویش یافت. مخالفتی که در مقابل نقشه‌های اردشیر پدید آمد در اول از جانب پادشاهان کوچک پارس و ملوک طوایف اطراف—خاصه کرمان، اصفهان و میشان—ظاهر شد که یک‌یک مغلوب شدند و اردوان که در طی چند سال به‌سبب درگیریهای داخلی و خارجی خویش از برخورد با این مدعی عصیانگر خودداری داشت سرانجام به دنبال خاتمه یافتن ماجرای ولاش، برای دفع فتنه اردشیر مجالی یافت. لیکن چون نیروی پادشاه خوزستان که اردوان به‌وی امر کرده بود لشکر به‌استخر برد و اردشیر یاغی را در قید و زنجیر به‌حضور وی بیاورد از این پادشاه غاصب پارس شکست خورد اردوان خود را برای مقابله با اردشیر ناچار دید. به‌موجب روایت دیو کاسیوس لااقل سه نبرد بین طرفین روی داد اما نتیجه‌یی که از این جنگها حاصل شد پیروزیهای پیاپی اردشیر و نوسیدیهای مکرر سپاه اردوان بود. بالاخره جنگ نهایی و قطعی وقتی روی داد که اردشیر فرستاده‌یی نزد اردوان گسیل کرد و از وی درخواست تا میعادى برای یک تلافی نهایی و قطعی بگذارد. بدون شك اینکه شاه شاهان پیشنهاد بکتن از زبردستان خویش را برای مقابله نهایی با نظر قبول نگریست نه از روی تدبیر شاهانه بلکه بیشتر از روی غیرت پهلوانی بود. اگر درست است که شاه اردوان اردشیر را در جوابی که به‌نامه گستاخانه‌اش داده بود تحقیر و تهدید کرد و او را «کرد» و «تربیت یافته در زیر چادر کردان» خواند این قبول دعوت اردشیر را از طرف وی، باید ناشی از حمیت و تعصب پهلوانی و بدوی خود او خواند. به‌هر حال میعادى معین شد و اردشیر پیش از موعد به این میعاد

شتافت و در جنگی که در اینجا، دشت هرمزدگان - حدود بهبهان و بهقولی در نواحی گلپایگان - روی داد توانست اردوان را به قتل برساند و بدینگونه خود را برتمام قلمرو شاه شاهان فرمانروا بیابد (ظاهراً آوریل ۲۲۴ م). هرچند قتل اردوان مبارزه برای تخت و تاج را پایان نداد اما اراده بی‌تزلزل و خشونت عاری از اغماض اردشیر او را از همان وقت خداوندگار واقعی تخت و تاجی که با مرگ اردوان بی‌خداوند مانده بود نشان داد. اگر هم آن روایت که می‌گوید اردشیر در میدان نبرد سر اردوان را لگدمال کرد مبالغه باشد (۳) خشونت و قساوت اردشیر در دفع مخالفان در نظر خود او و هواخواهانش برای جلوگیری از هرگونه طغیان داخلی که ممکن بود به نفع خاندان اشک روی دهد اجتناب‌ناپذیر بود. اینکه گفته‌اند اردشیر سرهای مخالفان را در معبد آناهیتا به یادگار نگه‌میداشت، و از نامه‌یی که خود او به اردوان نوشت نیز این نکته برمی‌آید (۴)، خشونت و قساوت او را درین «روزهای تصمیم» قابل ادراک می‌کند و البته بدون آنکه یک پسر اردوان را - آنگونه که از مآخذ سریانی وقایع‌نامه اربلا برمی‌آید - به‌طور بیرحمانه‌یی هلاک کند و بازماندگان خاندان اشک را به هرنحوی ممکن است از سر راه خویش دور نماید، نمی‌توانست تختی را که با مرگ اردوان بی‌صاحب مانده بود، تصاحب کند. تصاحب این تخت و تاج را خود او همچون دریافت هدیه‌یی که از خداوند - اوهرمزد - به او داده می‌شد تلقی کرد. تصویری که مراسم دریافت این هدیه ایزدی را به‌وی نشان می‌دهد هم در نقش رجب و هم در نقش رستم و هم در فیروزآباد پارس باقی است و ظاهراً صحنه‌هایی از مراسم تاجگذاری اردشیر را باید جاودان کرده باشد. اینکه تاجگذاری کجا صورت گرفته است معلوم نیست و ممکن است هم در استخر پارس مراسم آن انجام شده باشد و هم بعدها در تیسفون. شاید ازین نکته که درین نقشها همه‌جا اردشیر حلقه‌یی را که مظهر و نشانه فرمانروایی است از دست اوهرمزد دریافت می‌کند بتوان استنباط کرد که او سلطنت را نه‌مثل میراث نیاکان قبل از اسکندر - که بعدها نسب‌نامه‌یی افسانه‌آمیز وی را بدانها منسوب می‌کرد - بلکه مثل هدیه‌یی ایزدی تلقی می‌کرده است اما اینکه در نقش رستم، اردشیر و اوهرمزد هر دو بر اسب سوارند، و در حالیکه سر اردوان در زیر سم اسب اردشیر لگدمال شده است سر اهریمن هم در زیر پای اسب اوهرمزد قرار دارد، ظاهراً باید اشارت به این نکته باشد که اردشیر پیروزی خود را بر اردوان در

حکم پیروزی نهایی اوهرمزد براهریمن قلمداد می کرده است، و بدینگونه منشأ سلطنت خود را چیزی از نوع فره (= خورنه) ایزدی یا کیانی می دیده است. درینصورت بعید نیست که داستان مربوط به فره - آنگونه که پیوستن آن به اردشیر در قصه عامیانه پهلوی کارنامک ارتخشیر آمده است (د) - تصویری از همین اندیشه اردشیر باشد که بعدها بدینصورت تعبیر شده باشد. بدون شک انتساب خاندان اردشیر به طبقه نجبای دینی پارس، و سابقه آنها در نگهبانی معبد آناهیتا نیز این طرز تلقی او را از منشأ فرمانروایی خویش توجیه می کند. در واقع هرچند توجه و اتکاء بر سنتهای زرتشتی و حتی سعی در تدوین اوستا که در روایات زرتشتی به اردشیر منسوب است، وی را به اهتمام قطعی در رسمی کردن آیین زرتشت و در تعقیب و تضییق پیروان ادیان دیگر وانداشته است اما شخص او بدون شک به آیین زرتشت علاقه وافری نشان داده است، و اظهار ناخرسندی از فرمانروایی اشکانیان هم در نزد او لااقل از جهت تظاهر در مقابل عامه، تا حدی به خاطر گرایش های تسامح - آمیز آنها در مسایل دینی بوده است مع هذا البته در دوران سلطنت خود اردشیر و حتی پسرش شاپور اول نیز، هنوز اوضاع روحی و اجتماعی کشور برای ایجاد یک آیین واحد رسمی مساعدت کافی نداشته است و اقدام در رسمی کردن آیین زرتشت کاری بوده است که اردشیر ناچار بوده است آن را برای اخلاف بگذارد. خود او حتی بعد از پیروزی بر اردوان، هنوز تا نیل به تیسفون و جلوس رسمی به عنوان شاه شاهان، تلاش های بسیار در پیش داشت و می بایست هم توطئه و تحریک بقایای خاندان اشک را دفع کند و هم بقایای سرکردگان و پادشاهان محلی ولایات مختلف را که در گذشته با جگزاران اشکانیان بودند به هرنحوی هست، با زور یا زر به اظهار طاعت خویش وادارد. بالاخره لااقل دوسالی یا قدری بیشتر طول کشید تا اردشیر توانست به تیسفون وارد شود و آنجا تاجگذاری کند (ظاهراً حدود سپتامبر ۲۲۴ م) (۶). باقی سلطنت اردشیر صرف توسعه قدرت و مبارزه با مخالفان شد و نزدیک پانزده سال بیش و کم درین کار گذشت. مشکل عمده او از یکسو مقابله با تحریکات روم و ارمنستان بود که خطر بازگشت خاندان اشک را برای وی داشت، و از سوی دیگر می بایست هرچه زودتر پادشاهان محلی داخل فلات را که با سیاست وحدت و تمرکز وی چندان هماهنگ نبودند به ترک مخالفت و اظهار طاعت وادارد. انعکاس مجاهده و تلاش او را در مورد اخیر مخصوصاً در «نامه تنسر» - که هرچند احتمال

می رود در ادوار بعد به وجود آمده باشد باز از پاره‌یی از واقعیات تاریخی مربوط به عهد اردشیر خالی نیست - می توان دید. درین نامه تنسر سوبد بزرگ عهد اردشیر - و بنا بر مشهور هیربدان هیربد) - شاهزاده طبرستان را به اظهار انقیاد نسبت به اردشیر و کمک در احیاء سنتهای باستانی و دینی دعوت می کند و اینکه طبری هم یکجا در تاریخ خود می گوید که اردشیر نامه‌هایی به ملوک طوایف فرستاد و آنها را به طاعت خواند (v) برگه دیگری است که این تلاش و مجاهده اردشیر را نشان می دهد و محقق است که بنیانگذار سلطنت تازه نمی توانسته است قبل از وعد و وعید و مکاتبه و مراسله با تمام پادشاهان محلی بجنگد و با ایجاد اختلافات مرئی یا نامرئی وحدت و تمرکز را که هدف سیاست جدید خود اوست به خطر بیندازد.

بعد از غلبه بر تیسفون و اجرای مراسم تاجگذاری که یادگار آن در نقشهای برجسته صخره‌های پارس باقی است اردشیر برای تأمین تسلط بر این تختگاه دیرینه اشکانیان لازم دید در اراضی شمالی بین النهرین و نواحی دجله علیا تاخت و تازهای انجام دهد. درین مورد البته توفیق قابل ملاحظه‌یی یافت چنانکه نواحی موصل را هم بعد از تسخیر مجدد بوذاردشیر (Budh - Ardashir) نام نهاد و قلعه‌ها و پادشاهان کوچک و دست‌نشانده آن حدود را به اظهار طاعت واداشت. اما با آنکه در محاصره قلعه تسخیرناپذیر هتره (- الحضرة) که درین ایام با روم ارتباط داشت و نیز در تاخت و تاز به حدود آذربایجان که با ارمنستان مربوط بود در ابتدا توفیقی نیافت، در صدد برآمد با روم که وی دست او را در بسیاری از گرفتاریهای سرزی خویش معاینه می دید به تصفیة حساب پردازد. مشکل عمده البته مسأله ارمنستان بود که در عین حال اردشیر آن را یک مسأله داخلی تلقی می کرد و وجود بقایای خاندان اشک را در آنجا نمی توانست تحمل کند. در واقع بازماندگان خاندان اشک و بعضی نجبای طرفدار آنها درینجا اتحادیه‌یی قوی برضد اردشیر به وجود آورده بودند و روم هم با آنکه در ظاهر می کوشید تا خود را از معرکه کنار بکشد باز به علت منافی که در ارمنستان داشت به طور غیررسمی مخالفان اردشیر را تقویت می کرد. در ارمنستان شاهزادگان اشکانی و از آن جمله ارته‌وزد (ارته‌وزدس) که پادشاه ماد آذربایجان بود و بعد از مرگ پدرش اردوان آخرین مدعی عنوان اشک محسوب می شد اختلافات خانگی خود را کنار گذاشته بودند و می کوشیدند تا با کمک خسرو پادشاه اشکانی ارمنستان که خویشاوند اردوان و به قولی ضعیف